



محمد مهدی اشتهااردی

گفت‌وگویی ناشنوا و بیمار!!

شخصی کر بود و صداها را نمی‌شنید، مگر این که با فریاد می‌توانست سخنی را بشنود. خردمندی به او گفت: «همسایه و دوست تو بیمار و رنجور شده و بستری است، خوبست از او عیادت کنی.»

مرد کر که وظیفه‌ی خود می‌دانست از او عیادت کند، با خودش گفت: «گوش من سنگین است و او نیز بر اثر رنجوری، نمی‌تواند بلند سخن بگوید، بنابراین صدای او را نمی‌شنوم.» او با خود، چنین قیاس و چاره‌جویی کرد که: «وقتی من نزد او رفتم، به‌ناچار باید سخن بگویم. او هم جواب مرا داده و لب‌هایش را حرکت می‌دهد و من با حرکت لب‌های او و از روی مقایسه، می‌توانم تشخیص دهم که در جوابم چه می‌گوید.»

اگر من پرسم: حالت چه‌طور است، در پاسخ می‌گوید: خوبم. می‌گویم: خدا را شکر!

اگر پرسم: غذا چه می‌خوری؟ او می‌گوید: شربت یا آش ماش آن‌گاه می‌گویم: نوش جان باد.

می‌پرسم: پزشک تو کیست؟ می‌گوید: فلان پزشک می‌گویم: قدمش مبارک باشد، دکتر حاذقی است.

براساس این قیاس، پاسخ‌های او را می‌دهم: «

مرد کر با این تدبیر قیاسی، نزد بیمار آمد و در کنار بسترش نشست و پرسید: «حالت چه‌طور است؟» بیمار جواب داد: «از درد دارم می‌میرم.»

مرد کر گفت: «خدا را شکر»

سپس پرسید: «غذا چه می‌خوری؟»

بیمار که ناراحت شده بود، گفت: «زهر!»

مرد کر گفت: «نوش جان باد!»

سپس پرسید: «پزشک تو کیست؟»

بیمار گفت: «عزرائیل!»

مرد کر گفت: «قدمش مبارک باشد، شادباش!»

شد از آن رنجور، پرآواز و نُکر
گفت نوشت باد، افزون گشت قهر
که همی آید بچاره پیش تو؟
گفت پایش بس مبارک شاد شو

گفت چونی؟ گفت مردم، گفت: شکر
بعد از آن گفتش چه خوردی؟ گفت زهر
بعد از آن گفت از طبیبان کیست او
گفت عزرائیل می‌آید برو

بیمار با خود گفت: «این شخص، دشمن من است چراکه از درد و رنج و حتی از مرگ من، شاد است، با این‌که عیادت بیمار برای آرامش دادن است، نه آزردن.»

مرد ناشنوا که براساس قیاس خود، خیال می‌کرد وظیفه‌اش را به‌خوبی انجام داده و آداب دوستی و همسایگی را رعایت نموده، از خانه‌ی بیمار بیرون آمد، غافل از آن‌که دوستی ده‌ساله‌ی خود را با همسایه‌ی بیمارش، باطل کرده است. قیاس او، نه‌تنها او را به حقیقت نرساند، بلکه سبب گمراهی‌اش شد، غافل از آن‌که به‌جای عیادت، معصیت نموده است:

صحبت ده‌ساله باطل شد بین
کز قیاس تو شود ریش کهن
بی‌خبر از معصیت جان می‌کند

از قیاسی که بکرد آن کر گزین
این قیاس خویش را رو ترک کن
خواجه پندارد که طاعت می‌کند